

#p1

○Empire : The end

نویسندگان : حامدوفسکی با همکاری مهرشادیافوسکی

در آن دور دست ها ، سرزمینی وجود داشت به نام امپایر اف ده ریتاردز . آنها مردم بسیار معتقد و با ایمانی بودند و فن لپتاپ دین آنها بود .. آنها بسیار فن لپتاپ رو پرستش میکردن و هرکسی که به اون توهین میکرد رو زنده زنده تو آتیش میسوزوندن . اما دشمنان زیادی داشتن که اون دین رو قبول نداشتن و معتقد بودن چیزی به اسم فن لپ تاپ وجود نداره ! سرزمین کازرون به رهبری علیل از شیطانی ترین حکومت هایی بود که تاریخ به خودش دیده بود ، اون بچه هارو میکشت و هرکی باهانش مخالفت میکرد باهانش به زور رابطه جنسی برقرار میکرد

هدف هردو پادشاهی تصاحب ویب شمالی و ویب شرقی به پادشاهی شهرام اوبیتو تک چشم نداشتن بود ولی هر بار میخواستن به سمت سرزمین ویب لشکر کشی کنن چون مسیرشون یکی بود باهم میجنگیدن و سربازاشون تموم میشد . این درگیری ها چندین سال طول کشید تا اینکه یک روز علیل جمعی از تنلیتی های خایمال رو برای جاسوسی به امپایر میفرسته . علیل که بدون شلوار روی مبل نشسته بود و داشت جق میزد گفت : اون ریتارد ها هر سال نقشه های من برای تجاوز به زنان ویب و تصاحب پادشاهی شهرام رو خراب میکنن .. با اون اعتقاد مسخرشون ! بلایی سرشون میارم که رفسنجانی های آسمون به حالشون گریه کنن

وزیر خایمال کازرون : قربان عجب کیر صاف و زیبایی دارید ، من میگم شما حتما موفق میشید ریتارد ها رو نابود کنید و به هدفتون برسید

علیل : هممم ممنونم ! تو از الان دست راست من هستی و حقوق بیشتری میگیری . پیشگوی من رو به اینجا بیار

وزیر خایمال : چشم قربان

وزیر خایمال علیل که نرمال نام داشت میره و پیشگوی دربار کازرون رو پیش علیل میاره . پیشگو با همه درباریان فرق داشت .. اون همیشه حرف های راست رو میگفت و دلش برای سرزمینش میسوخت ، زیر بار حرف زور نمیرفت

لود : کاری با من داشتید ؟

علیل : آینده پادشاهی من رو پیشگویی کن

لود : کمی صبر کنید

لود کمی با گوی ور میره و به چیز عجیبی بر میخوره .. لود : در آینده بچه ای از حکومت ریتارد ها پیدا خواهد شد که حکومت شمارو نابود میکنه و صلح رو به دنیا برمیگردونه
علیل : چی گفتی؟! باید میگفتی که شما در آینده به هفتون میرسید نه اینکه این اراجیف رو به خورد من بدی ! این پیشگو رو دستگیر کنید و به سیاه چال بندازید

بعد از پیشگویی ، پادشاه علیل خواب درست و حسابی نداشت . چند روز کابوس میدید و با خودش هزیون میگفت . بعد از گذشت چند روز تصمیمی گرفت .. اون به یکی از دست کج .. های حرفه ای و سابقه دارش دستور دزدیدن ملکه ریتارد ها رو میده

@EOTRs

#p2

OEmpire : The end

نویسندگان : حامدوفسکی با همکاری مهرشادیافوسکی بزرگترین نویسندگان جهان ✍

🔥🔥🔥 (شاگردان میازاکی و فراستی)

همزمان با اینکه علیل قصد دزدیدن ملکه ریتاردها رو داشت ، امپراطوری ویب درخواست صلح با تورکان کوهستان که مردم غارتگر و ادم خوار بودن رو داد ، البته رهبر تورک ها سوادخواندن و نوشتن نداشت و اون برگرو خورد . علی اکبر : این بهترین گذایی بود که خورده بودم ، از کجا آوردیش ؟

سرباز تورک : فرماندهی ویب برایتان فرستاده گوربان

علی اکبر : بیخاطر این گدای خوشمزه با آنها صلح میکنیم ! شنیدم امپراطوری ویب بیشیدت به سنج و چوب نیاز داره . باید منابع آنها را با منجینگ تامین کنیم

علی اکبر دستور فرستادن ۱۶ تا منجنیق نزدیک مرز ویب شرقی رو میده تا سگبه سمت اون ها سنگ و چوب پرت کنن تا منابع و کمبود هاشون تامین شه . در همین حین پادشاه شهرام : چی؟! ما به اونها برگه صلح نامه فرستادیم بعد اونا به امپراطوری ما لشکر ..کشیدن؟! اما چرا

شهرام که تقریبا مطمئن شده بود کار امپراطوریش تمومه و هیچ شانسی مقابل منجنیق های قدرتمند علی اکبر و تورک ها نداره ، خودش رو آماده میکنه تا تسلیم کنه که ناگهان یه پیک خبر میرسونه : قربان ! تورک ها منجنیق هارو اشتباه هدف گیری کردن و دژ خودشون رو خاکستان کردن

شهرام : چی؟

علی اکبر : هممم اون سنج هارو به سمت خودمون برگردوندیم . ایشکالی نداره میریم و دوباره میاریمشون

* سمت امپراطوری ریتاردها

بار بزرگ شهر مثل همیشه شلوغ بود و مردم درحال نوشیدن و مست کردن بودن ، همه چیز خوب پیش میرفت تا ورود یک مرد غریبه .. وقتی وارد شد همه ساکت شدن . اون نزدیک ۳ متر قد داشت و هیکل بسیار عضلانی که هر قسمت بدنش دارای عضله بود و سفت ، تبر خیلی بزرگ و سنگینی روی کمرش بسته بود ، ریش بزرگ و وایکینگی و چشم زخمی سمت فروشنده میره تا نوشیدنی سفارش بده

..یک مشتری ساده : بنظرت .. زهر مار سفارش میده یا عقرب

! دوستش : اینی که من میبینم به کمتر از خون اژدها راضیش نمیکنه

..فروشنده با لرز گفت : چچ چ چی میل دارید

که مرد غریبه با یک صدای دخترونه و کیوت انیمه ای گفت : سیب میقولم

همه بار خایه کرده و از بار فرار کردن از جمله فروشنده
صدای شیپور بلندی از سمت قصر میاد که توجه مرد غریبه رو به خودش جلب میکنه .
اون سمت قصر میره و با فریاد های : <>ملکه هاله ربنوده شدند ! ملکه هاله ربنوده شدند !
<> مواجه میشه . جلوی قصر میره و نگهبان ها جلوش رو میگیرن
نگهبان با لرز پرسید : اسمت چیه ؟ اینجا چیکار میکنی
مرد غریبه قوی هیکل با صدای دخترانه و نازکش : عادل

@EOTRs

#p3

OEmpire : The end

نویسندگان : حامدوفسکی با همکاری مهرشادیافوسکی بزرگترین نویسندگان جهان ✍
🔥🔥🔥 (شاگردان میازاکی و فراستی)

عادل وارد قصر میشه و فوراً پیش دوست قدیمی خودش ، پادشاه ریتارد ها میره . پارزی :
..ملکه این سرزمین رو دزدیدن

عادل با صدای نازک : به تخم

پارزیوال : باید چاره ای بی اندیشیم

عادل : نظرت چیه این ماموریت رو به گروه ناتو بسپاریم ؟

پارزیوال : چی ؟ گروه ناتو ؟

عادل : متشکل از ۵ آدم کش حرفه ای و سریع که همه ماموریت هاشون رو به پایان
میرسونن و انقدر تو کارشون جدی ان که در شورت موفق نشدن و دستگیری خودشون رو
میکشن . رهبر اونها مهرشاده میمون شاه هست

پارزیوال : دوتا سرباز میفرستم تا اون هارد پیش من بیاره

عادل : ولی بهتره خودمون دوتا بریم ، اگه دو تا سرباز بفرستی بهشون برمیخوره و فکر
میکنن که ارزششون پایین اومده ، بیا خودمون دوتا بریم

پارزیوال و عادل سوار اسب هاشون میشن و سمت کوهستان مه حرکت میکنن تا با گروه ناتو دیدار کنن ، ولی راه اسونی نداشتن .. کوهستان مه بین مرز کازرون و تورکستان بود . عادل و پارزی باید خودشون رو شبیه کازرونیا میکردن و مثل اونا حرف میزدن . کمی که گذشت دوتا کازرونی داشتن نزدیک میشدن ، عادل اسب رو نگه داشت و به پارزی گفت : باید مثل اونا حرف بزنی ، نباید بفهمن ما از ریتاردهایم

پارزی : ولی من که کازرونی بلد نیستم

عادل : فقط چندتا چیز نامفهوم بگو آخرش مشدیا بیار

کازرونی : @\$%#@ مشدیا ؟

عادل : %\$\$\$%@!! مشدی

کازرونی *^&&@ مشدی

پارزی اروم به عادل گفت : الان چی گفت

عادل : خوشامد گویی کرد

مشدیا @\$%#@kosmadaret : پارزی به کازرونی گفت

کازرونی ها رم کردن و داد و فریاد کردن

عادل : فرار کن فقط برو

عادل و پارزی به سرعت تا قبل رسیدن سرباز ها سمت کوهستات رفتن و از کازرون دور شدن

پارزی: مگه من چی گفتم که اینطوری رم کردن

عادل : فحش بد دادی

پارزی و عادل به کوهستان میرسن و به مخفیگاه ناتو میرسن ، وارد میشن و از مهرشاد در خواست کمک میکنن .

مهرشاد : پس گرفتن ملکه ؟ اونم از دست پادشاه شیطان کازرون ؟ این خیلی هزینه بره

پارزی : من پادشاه ریتاردها هستم ، هرچیزی که بخواید بهتون میدم . پول زیاد و مقام در قصر

مهرشاد : همم جالب شد ، حالا بگو چطور مخفیگاه مارو پیدا کردی ، این کار هرکسی نیست

پارزی : ولی یه مجسمه بزرگ بود که روش نوشته شده " اینجا مخفیگاهی وجود نداره " ماهم شک کردیم و داخل شدیم

مهرشاد تو دلش گفت : میدونستم باید چیزه دیگه ای مینوشتم

. خب ، بیاید تا اعضا رو بهتون معرفی کنم

حامد ، کار هایی مثل باز کردن قفل های سخت و پیدا کردن راه های مخفی کار اونه ، سلاحش شوریکن هست

علیق ، میتونه کیر خودش رو بشکنه و مثل بومرنگ پرت کنه . مواظب باشید به کیرش بر خورد نکنید آخه خیلی برنده هست

ممد،دوتا شمشیر داره که میتونه همزمان ازش استفاده کنه ، کار های قتل با اونه

حسین ، نقشه ها و ترور های راه دور رو اون انجام میده

و با من میشیم ۵ تا . شماهم باید به ما کمک کنید

ما از شما برای این ماموریت پول نمیخواهیم، فقط بعدش باید کمک کنید تا دشمنان قدیمی و ! قوی خودمون که ریاضی سراسری و پوریا پورسرخ هستن رو شکست بدیم

پارزی : با کمال میل

@EOTRs

#p4

OEmpire : The end

نویسنده : حامدوفسکی

گروه ناتو به همراه پارزی و عادل فرمانروای ترنس ، سمت مرز های کازرون میرن . هنگام سفر مهرشاد پاش میره رو عن علی اکبر از کوه سر میخوره و میمیره ، بنابراین تمام نقشه هاشون نقشه بر آب میشه و توسط سربازای کازرون دستگیر میشن و تویه سیاه چال میوفتن. علیل به شخصه به سیاه چال میره تا ببینه زندانی ها کی هستن . علیل : مشدیا ، چطور جرعت کردین پاتون رو روی چمن های سرزمین من بذارید

عادل مرد قوی هیکل با صدای دخترانه : رکب خوردی ، چیسسسس

عادل میگوزه و گاز سمی ترشح میکنه که باعث میشه سربازا بیهوش بشن و زنجیر و دستبند ها باز بشن .

پارزی : خب نقشه کش ، نقشه چیه ؟

حسین : بریم ملکه رو برداریم فرار کنیم

پارزی : نقشه دقیقی بود بریم

عادل : عجله کنید ، خیلی نمیتونم باد معدم رو نگه دارم

اونا میدوئن و سمت طبقه اول قلعه میرن تا ملکه هاله رو آزاد کنن . عادل انقدر از پایین سیاه چاله تا نوک قلعه گوزید که عضله هاش اب میشن و قدش کوتاه میشه .

پارزی : تو چت شد ؟

عادل که خیلی کوچولو شده بود با صدای خیلی کلفت میگه : طوری نیست ، کمی که بگذره برمیکردم حالت عادی

پارزی : اوکی

..در رو باز میکنن و وارد میشن و

پارزی : چی ؟! ملکه ؟

دهن اعضای گروه ناتو باز مونده بود ، ملکه درحال سکس با دلچک قصر کازرون ، ! جاندیک بود

هاله : نه اونطور که فکر میکنی نیست

حسین : اول باید از قلعه بریم تا به هوش نیومدن

وزیر خایمال علیل ، نرمال و سربازان کازرونی اونارو محاصره میکنن ، ممد : من تکی جلوشون وای میستم شما برید

نرمال : همه در هارو قفل کردیم ، راه فراری ندارید

. علیق کیرشو در میاره و با یه پرتاب قوی مثل بومرنگ همه قفل هارو باز میکنه

are you sure about that ? : علیق

پارزی و اعضای ناتوبه همراه ملکه بجز ممد از قلعه خارج میشن و سمت قلعه ریتاردها
میرن ، حسین : هرچی راجب پاداش این مأموریت صحبت کردیم رو فراموش کنید ، ما الان
! از شما مرگ علی اکبر و انتقام مهرشاد رو میخوایم

پارزی : قبوله ، اون دوستتون کجاست ؟ میتونه از پیشش بر بیاد ؟

ممد که همه سربازا رو به قتل رسونده بود و خون روی شمشیر و صورتش مونده بود
برمیگرده و میگه : راجب من صحبت میکردید ؟

* در همین حین کازرون

علیل : مشدیای نابکار ، میدونم باهاتون چیکار کنم

! سرباز : قربان ! پیشگویی که زندانی کردیم فرار کرده

! علیل داد میزنه : مشدی

@EOTRs

#p4

OEmpire : The end

نویسنده : حامدوفسکی

علیل که حسابی روانی شده بود ، سوار اسب میشه و همراه ارتش متحدین کازرون و
افغانستان به رهبری آقای هاشمی سمت حکومت امپایر یورش میبرن . حین راه علی اکبر به
همراه ارتش تورک ها جلوش وایمیستن

علیل : مشدی از سر راهم برو کنار

علی اکبر : ما هدف های موشتَرچ داریم ، به ما کومک کنید تا گلب میهران رجبی را
بدست بیاریم تا جاودانه شویم تا با خیال راحت به ریتارد ها یورش ببریم

علیل : مشدیا قلب مهران رجبی رو از کجا بیاریم

علی اکبر : پیدر من گبل مرجش نگشه ای به من داد تا بیتوانم ان را پیدا کنم . ما باید از هفت خوان اچبر عبور کنیم و به ۳ خانه پیدر من برسیم . داخل یک تخم مورگ شانسسی ! روح میهران رجبی حبس شده و وگتی ازاد شود گلبش موعلگ به ما میشود

علیل : راه پیچیده ایه ، مسیر سختی داریم مشدی

علی اکبر : نه راستیش دوروگ گوفتم همچین چیزی اصلا وجود نداره خخ

علیل : مشدی ! این تورچ هارو سلاخی کنید

ارتش کازرون و افغانستان با تورک ها وارد جنگ سنگینی میشه و این جنگ ۵ شبانه روز طول میکشه . کازرونی ها و افغان ها موفق نیشن تورک هارو سلاخی کنن ولی نیرو های زیادی از دست میدن و مجبور میشن تجدید قوا کنن

! علیل : چیزی به دنیا اومدن اون کودک مشدی نمونده و ما هنوز هیچ کاری نکردیم

کفترکاکل به سر که شاهد اتفاقات بود ، این خبر هارو به پارزی و گروه ناتو میرسونه .

حسین : قرار بود ما انتقام مهرشادو بگیریم ، اون تورک نباید میمرد

.هاله اه و نالش شروع میشه یهو دیپر از تو کونش شوت میشه بیرون

! عادل با خوشحالی پیش پارزی میاد و میگه : قربان ! صاحب فرزند شدید

پارزی : ولی من و ملکه که کاری .. چی؟! اون دلک .. نههههه

* در همین حین جهنم

. علی اکبر : اینجا دیگه کوجاست ، چیرا اینگد گرمه. من چولر میخوام

علی اکبر به قصر پادشاه جهنم میره و خواستار ملاقات با اون میشه . امیررضا ، پادشاه

. جهنم خودش شخصا به ملاقات علی اکبر میره

! امیررضا : تو بخاطر گناهانت با سرزمین من اومدی ، حالا سرنوشتت رو بپذیر

علی اکبر شروع میکنه یک دم حرف زدن دم گوش پادشاه جهنم و از زندگی خودش تعریف

* کردن

* چند روز بعد

پادشاه جهنم : گوه خوردم.. یکی این موجود رو به دنیای زنده ها برگردونه ! کمک ! خد!!!!

.التماس های فراوان شیطان باعث میشه علی اکبر به زندگی برگرده و از جهنم فرار کنه
علی اکبر : عجب جای با صفايي بود يك روز بايد با زن و بچه سفر كنم . اين بوی چیه ؟
! همم پس آن چودك پیشبینی شده بیلاخره ببینیا اومد ... وقت مولاگاته

@EOTRs

#p5

OEmpire : The end

نویسنده : حامدوفسکی

*سال بعد 10

تولد ۱۰ سالگی فرزند پیشبینی شده بود و پادشاه ریتارد ها جشنی بزرگ در کاخ راه
انداخت ، سران کشور های همسایه هم در این جشن بودن و هزینه کردن . پارزیوال :
امروز همه ما جمع شدیم تا علاوه بر جشن گرفتن روز تولد این بچه ، پادشاه آینده ریتارد ها
را نیز مشخص کنیم . من پسر رو به عنوان جا

! علی اکبر فریاد زد : حمله کنیید

ناگهان یک سری از افراد داخل مهمونی لباس هاشون رو درآوردن و مشخص شد ارتش
تورک ها و افغان هایی بودن که بین جمعیت قایم شده بودن و قصد شبیه خون زدن داشتن

پارزی : مردم تخلیه

پارزیوال به دوتا از سرباز هاش خبر داد که گروه ناتو و ارتش محافظین رو برای کمک
صدا کنن

دیپر : اینجا چخبر شده اونا کین

پارزیوال : برو قایم شو ! اونا تورک های دحشی با متحدین افغانشون هستن

علی اکبر جلو میاد و میگه : شوما به چه جورعتی مرا دعوت نچریدی ها ؟

پادشاه افغان ها : بخدا پاریت میکنم پار ، فمیدی ؟

شمشیری که ممد پرت گرد تو سر پادشاه افغان ها فرو میره و اونو میکشه ، سپاه تورک ها
و افغان ها وحشت زده میشن و گارد میگیرن

! علی اکبر : چماندارا آتش

کمانداران تورک : جوربان ماکه آتش نداریم

علی اکبر : گوت ورن این یک ایصتیلاحه بیفهم ، وگتی میگم آتش یعنی تیر اندازی را آگاز کنید

کمانداران : پس دوباره بیگو

کیری که علیگ پرت میکنه تمام کماندار هایی که تو ارتفاعات جا گرفته بودن رو میکشه

! علی اکبر : اینجا چیخبر شده ، چی ؟ گروه ناتو

حسین فرمانده گروه ناتو : رهبر ما بخاطر عن تو مرد تورک ، وقتشه تقاص پس بدی

! علی اکبر : همیشه بیچ راه فرار وجود هست

تورک ها روی همدیگه جمع میشن و باهم یه تیرکمون درست میکنم تا علی اکبر رو از کاخ پرت کنن بیرون و فرار کنه ، خودشونم به سرعت سمت خروجی میرن و قبل رسیدن ارتش . محافظین فرار میکنن

حسین : لعنتی ، دوباره فرار کرد

لود وارد کاخ میشه و سمت پارزی میره ، گروه ناتو شمشیر هاشون رو سمت لود میگین .
پارزی : تو کی هستی ؟ از سپاه تورک ها ؟

لود : نه .. من پیشگوی دربار کازرون بودم که بخاطر یک پیشبینی ، به سیاه چال افتادم .
قربان ، درحال حاضر فرزند شما اون فردی هست که میتونه پادشاه شیطان کازرون که تا الان ویب شمالی و شرقی رو به مستعمره گرفته رو شکست بده

پارزی : چی ؟ دیپر ؟ مال این گوه خوریا نیست

لود : ولی اون تنها کسیه که میتونه از جادوی سیاه استفاده کنه

.. حسین : جالب شد

*سمت پادشاهی علیل

یکی از جاسوس های علیل که تتلیتی های خایمال هستن ، خبر حمله تورک ها به کاخ و جشن ۱۰ سالگی دیپر رو به دست علیل میرسونه . علیل : همم مشدی .. پس کارم برای

شکست دادن امپایر راحتیه . حالا که هم ویب رو دارم هم تورک ها با امپایر دشمن هستن ،
افغان ها هم به فکر انتقام فرمانده شون هستن .. ببینم اون پیشگوی فراری رو پیدا کردید ؟

تتلیتی ها همه باهم : نه

علیل : مشدی کصمادرتون

تتلیتی ها متفرق شدن

@EOTRs

#p6

○Empire : The end

نویسنده : حامدوفسکی

سربازان قوی هیکل کازرون به دستور علیل ، جادوگر ارواح رو دستگیر کردن و پیش اون
اوردن . علیل : ازت میخوام یکاری برام بکنی مشدی ، بعدش قول میدم تورو به عنوان
بزرگترین جادوگر سرزمین ویب و کازرون اعلام کنم و هرچیزی که بخوای رو در اختیار
بگیری

جادوگر : خیلی باید درخواست مهمی باشه که چنین پاداشی داره .. حالا شما چی از من
میخواید

علیل : من موفق شدم سرزمین های ویب و تورک رو به تصرف در بیارم ، اما اون
ریتارد های لعنتی با گروه ناتو دست به یکی کردن و یه مشدی پیشبینی شده بدنیا اومده که
میگن قراره به حکومت من پایان بده . میخوام گروهی از بزرگترین جنگجویان تاریخ رو
برام زنده کنی

جادوگر : برای اینکار باید تابوت اون هارو برام بیارید ، ولی این جادوی سیاهه .. استفاده
ازش عواقب بدی خواهد داشت ! مثل پایان دنیا

علیل : مشدی مشدی نکن فقط به دستورم عمل کن مشدی ، اولین نفری که میخوام زندش
کنی ، حامد سردار سابق امپراطوری ریتارد هاست که تو جنگ با غول های سفید کشته شد
، بعدش جنتی نامیرا که مهر و موم شده .. موز افسانه ای و پادشاه دریاها ایلوکوبص

جادوگر : پس انگار قصدتون کاملا جدیه ، جنازشون رو دارید ؟

علیل : بله مشدی

جادوگر شروع میکنه با خوندن ورد های جادوی سیاه و ۴ تا جنازه رو زنده میکنه و کاملا در اختیار علیل میذاره ، بلافاصله ابرها و آسمون ها به رنگ خون در میاد و بارون خون کل دنیا رو فرا میگیره ، دریاها و اقیانوس ها تبدیل به مواد مذاب میشن و همه کوه ها و تپه ها کاملا صاف و یکسان میشن

..پارزی : چه اتفاقی داره میوفته

حسین : رگناروکه ؟

جادوگر بعد از اینکه اون ۴ افسانه رو زنده کرد تبدیل به کلاغ میشه و پر میزنه . علیل :
! عالی شد مشدی ، حالا وقتشه به دنیا حکمرانی کنم

جادوگر به آسمون نفوذ میکنه و پیامی به کل دنیا میده : آهای فانی ها ! همه سرزمین ها بجز قطب شمال تبدیل به جهنم شده .. پیشنهاد میکنم برای نجات جونتون هم که شده به اونجا ! برید چون بزودی جنگی رخ خواهد داد که خدایان و شیاطین هم ازش خشمگین میشن

علیل ۴ جنگجوی زنده شده که چشم هاشون آتشین شده بود رو سمت دروازه ریتارد ها میفرسته تا مستقر بشن . پارزیوال به دیوار قلعه میره ، چیزی که میبینه رو نمیتونه باور کنه

دیپر : پدر ، اون دیگه کیه

پارزیوال : اولین پدر نه آقای پارزی ، اون حامد یکی از سردار های ارتش بزرگ امپراطوری ما بود که با همراهی پدرم جلوی غول های سفید وایستادن و از این سرزمین ..محافظت کردن

دیپر : اون اصلا شبیه انسان نیست .. چشمش و شمشیرش

پارزیوال : هرچیه زیر سر عليله

حسین : من مردمو میفرستم سمت قطب ، به افراد میگم آماده شن ، مجبوریم بجنگیم

@EOTRs

OEmpire : The end

نویسنده : حامدوفسکی

احضار شده به اسمون میپرن و حامد با قدرت آتشش کل سونامی رو خشک میکنه ، ۴
جنتی با یک نگاه کل دیواره های قلعه ریتارد هارد خورد میکنه و باعث زمین لرزه میشه

پارزیوال : باید جلوشو بگیریم

حسین : تو و ارتش برید سراغ علیل و ارتش کازرون ، ما جلوی اینا رو میگیریم

علیل و سپاهیانش از پشت قلعه با منجنیق به تخریب منابع غذایی و خونه هارو نابود
میکردن و هرکسی که زنده بود رو میکشتن ، ارتش ریتارد ها به سرعت سمتشون میرن و
شمشیر هاشون رو بهم میکوبن

پارزیوال : سواره ها و شوالیه ها رو آماده کنید

قربان .. همه استبل ها نابود شدن-

پارزیوال : مشکلی نیست ، پیاده حمله میکنیم

علیل : مشدیا به نفعتونه بدون زجه حکومت رو تقدیم من کنید وگرنه از ریتاردها فقط
خاکستر باقی میمونه

*داخل کاخ

لودینگ آروم نشسته بود و چایی مینوشید

دیپر : هی ، همه چی داره خراب میشه تو چطور انقدر آروم نشستی

عادل : باید بریم ، دوست داشتم کنارشون بجنگم ولی فعلا جون تو برای آینده سرزمین مهم
تره

لودینگ : درواقع آینده سرزمین الان دست اونه

! عادل چی ؟ اون فقط ۱۰ سالشه

لودینگ : بدون ریسک زندگی هیچانی نداره

دیپر : ولی من قدرتی ندارم ، هنوز حتی شمشیر هم نمیتونم دستم بگیرم

لود : من بهت قدرت مبارزه میدم ، این ۴ افسانه ای که زنده شدن با استفاده از جادوی سیاه
بوده .. و تنها کسی که جادوی سیاه رو بلده همسر منه

دیپر : چطور میخوای بمن قدرت بدی

لود : فقط کافیه این رو بخورید

دیپر : این دیگه چیه

لود : کیر اسب دریایی ماده ترنس ، معجزه میکنه

*میدان جنگ

گروه ناتو با تمام وجود جلوی ۴ افسانه ایستادن ولی وضعیت خوب نبود ، لباس ها پاره و
از سر تا پاشون خون میپاچید ولی همچنان شمشیر بدست میجنگیدن

علی اکبر با یک چوب نازک که از درخت کنده بود سمت ۴ افسانه حمله ور میشه که
*ایلوکوبص به اون رعد و برق میزنه ، رفتن به بک استوری علی اکبر

اینجا کوجاست .. آیا من مورده ام؟-

نه تو نمورده ای پیسرم ، بستجی به ذیهنیت خودت داره که بمیری یا نه+

تو دیگه چه هستی ، چیرا مخفی شودی با من سخن میجویی-

من پیدر تو هستم+

ولی تو که مورده بو.. چیرا من کوچک شده ام اینجا چخبر است-

یادت می اید وقتی چودچ بودی همه در تو انجشت فرو میکردن و آزارت میدادن؟ من +
همیشه بتو اومید میدادم و میجفتم اون ها بتو حسودی میکنن ، حال تو پادشاه تورچ ها شودی

وای پیدر .. میخواهی به من افتخار کونی؟-

نه ادمم بگم خاچ عالم بر سرت کویه اوغلی گوت ورن زدی کل امپراطوری تورک ها و +
افغان هارو به چوخ دادی اگه زنده بودم چوب تو چونت میکردم داشاق

علی اکبر بیهو چشم باز میکنه و از رعد و برق ایلوکوبص جاخالی میده ، اون فریاد میزنه و یک درخت رو از جا میکنه و با یه ضربه ایلوکوبص رو از جاذبه زمین بیرون میکنه

. علی اکبر : این یدونه با بر عوه‌دیه من ، بگیشون باشما

حسین : با اینکه کیرم دهنهت ولی ممنون

دیپر از سقف قلعه پرواز میکنه و بیرون میپره ، عادل هم با سرعت سمت ارتش علیل میره تا به پادشاه کمک کنه ، دیپر با قدرتایی که لود بهش داده بود کل گروه ناتو رو تقویت میکنه و بهشون قدرت مهر و موم میده

دیپر : حالا میتونید با نوشتن یا عباس روی سلاح هاتون اون جنازه هارو به دنیای مرده ها برگردونید

حسین : یه نقشه دارم ، علیق شمشیر ممد رو به کیرت متصل کن و پرت کن سمت اونا ، ! حالا

علیق کاری که حسین گفت رو انجام داد ولی اونا راحت جاخالی دادن

تا برمیگردن حسین با شمشیر دو نصفشون میکنه و به سرزمین مرده ها برشون میگردونه . علی اکبر با تمام قدرت ایلوکوبص و خودش رو منفجر میکنه تا اون رو همراه خودش نابود کنه

تتلیتی خایمال : عالیجناب علیل ! ۴ افسانه نابود شدن و زمین و اسمون دارن به حالت عادی ! برمیگردن

! علیل : مشدی امکان نداره

تتلیتی : نمیتونیم عقب نشینی کنیم ، اونا کاملاً دورمون کردن

! علیل : پارزیوال ! ما تسلیمیم مشدی

پارزیوال : کل ارتشت رو گردن میزنیم و خودت رو بخاطر این خرابی هایی که به بار آوردی برای همیشه زندانی میکنیم ! ببریش به سیاه چال

علیل به زندان میوفته و ریتارد ها جشن بزرگی میگیرن .. اعضای ناتو از ریتارد ها جدا میشن و به غار خودشون برمیگردن . لود کنار پارزیوال می ایسته و میگه : نمیخوام .. خوشحالیتون رو خراب کنم ولی هنوز تموم نشده

پارزیوال : آماده هر مشکلی هستیم فعلا شادی کن و بنوش

* در زندان

سیاه پوش غریبه که به دیوار زنجیر شده بود و کنار علیل بود گفت : دیدن پادشاهی که
قدرتمند ترین موجود جهان بود و میتونست بر دنیا حکومت کنه ولی بخاطر دخالت چند تا
*موش مزاحم شکیت خورده واقعا غمگینم میکنه .. خنده

علیل : چیمیگی مشدیا ، تو کی هستی

سیاه پوش : کسی که بارها همه چیزو تغییر داده و خواهد داد.. خنده های بلند

THE END

@EOTRs